



## شکسته خوانند،

هرمز شیرین بیک مهاجر - گرگان

# بعضی نشسته دانند

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز  
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

□ مصراع اول به دو وجه متفاوت روایت شده و حافظ‌شناسان از دیرباز بر سر تعیین و انتخاب وجه اصیل و حافظانه‌ی آن به اختلاف نظر و جدال و جدل واداشته است. این اختلاف روایت تنها در لفظ محدود نمی‌ماند، بلکه آثار و تبعات منفی در استنباط و برداشت معنی و مفهوم بیت به‌وجود می‌آورد و راه گشودن رمز و راز آن را مسدود می‌سازد.

بیت موردنظر از پنجمین غزل دیوان حافظ انتخاب شده است. ساختار غزل، فضایی لطیف از عشق و دلدادگی راستین و عرفانی را به تصویر می‌کشد و به تدریج به بی‌اعتباری دنیا و لزوم نیکوکاری و مدارا با دوست و دشمن و بالاخره خوش‌یاشی و پرهیز از غم‌نداری روی می‌آورد و همان‌گونه که گفتیم جنبه‌های مادی و معنوی زندگی را در هم می‌آمیزد.

برای تجزیه و تحلیل بیت موصوف و رسیدن به مفهوم و مراد اصلی آن، قبلاً باید به‌صورت صحیح مسأله و اصالت الفاظ آن برسیم. برخی ادیبان با امر تصحیح مخالفت کرده و فتوی داده‌اند که باید به معنا و مفهوم شعر حافظ توجه کرد و زنهار نباید به لفظ پرداخت. ایرادی که به این نظر وارد است آن است که: باز معنی همیشه بر دوش لفظ استوار است و ما از طریق لفظ به معنی می‌رسیم. در این رابطه یک واژه‌ی نابه‌جا و غیراصیل می‌تواند کل معنای یک بیت را عوض کند و شارح را به انحراف بکشاند و دقیقاً از همین نقطه است که اهمیت کار تصحیح و مصحح روشن می‌شود.

ابتدا روایت «کشتی‌شکستگانیم» را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

موضوع «کشتی‌شکسته» در شعر پارسی بی‌سابقه نیست. مولانا می‌فرماید:

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن

گرچه طفلی را کُشد تو مو مکن

نقتر اول مثنوی

در دیوان شمس نیز، به شکستن و خردشدن کشتی اشاره دارد؛ زند موجی بر آن کشتی که تخته‌تخته بشکاند

که هر تخته فروریزد ز گردش‌های گوناگون

۲/۱۸۵۵

و باز در غزلی دیگر چنین می‌سراید:

کشتی شما باد بر این آب شکسته

ماهی صفتان یک‌دم از این آب برآیند

۶/۶۵۶

و بالاخره در غزلیات و ابیات دیگری می‌فرماید:

این سوکشان سوی خوشان، آن سوکشان با ناخوشان

یا بگذرد یا بگسلد کشتی در این گرداب‌ها

دیوان شمس؛ ۹/۴

اسحق شو در نحر ما، خاموش شو در بحر ما

تا نشکند کشتی تو در گنگ ما در گنگ ما

دیوان شمس؛ ۹/۶

می‌دانیم که هنر و ادبیات در هر عصری برآمده از شرایط زندگی و فرهنگ انسان در آن روزگار و در حقیقت آینه و بازتاب مسائل و جریانات فردی و اجتماعی در ذهن هنرمند یا گوینده است، به همین علت کشتی‌های شرعی و بادبانی در قدیم به‌عنوان تنها وسیله‌ی نقلیه‌ی جمعی و خودکار و به‌عنوان یک مرکب و مرکوب پُرجاذبه و خطرآفرین این همه مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده و بیش‌تر در قالب استعاره و مجاز در آثارشان به کار رفته است:

آن یکی وهمی چو بازی می‌بزد

وان دگر چون تیر معبر می‌درد

وان دگر چون کشتی با بادبان

وان دگر اندر تراجع هر زمان

نقتر سوم مثنوی

در قرآن کریم نیز آیات متعددی به کشتی و دریا اختصاص دارد. از آن‌جا که شاعران عارف‌مسلکی همانند حافظ و مولوی غالباً در اشعار خود به آیات قرآنی نظر داشته‌اند، ناگزیریم به بررسی آیات مورد اشاره پردازیم: «هو الذی یسیرکم فی البئر و البحر حتی اذا کنتم فی الفلک و جریتم بهم بریح طویه...»؛ یعنی اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد تا آن‌گاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی (باد شرطه) کشتی را به حرکت آرد و شما شادمان و خوشبخت باشید که ناگاه تندبادی بوزد و کشتی از هر سو به امواج خطر افتد و خود را در ورطه‌ی هلاکت ببیند... (سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲۲) سنایی، شاعر و عارف نامی ایران نیز در همین زمینه شعری دارد:

کاری نه‌چنان رود که خواهد مردم

بادی نه‌چنان وزد که خواهد کشتی

معادل شعر تمثیلی فوق را به‌عنوان «ارسال‌المثل» هم به‌زبان

عربی داریم:

ما كل ما يتمنى المرء يدركه

تجرى الرياح بما لا تشتهي السفن  
یعنی آدمی به همهی آن چه که آرزو دارد، دست نمی‌یابد. بادها در جهتی می‌وزند که کشتی نمی‌خواهد. یعنی جریان امور زندگانی هیچ‌گاه بر وفق مراد آدمی نیست.

سعدی هم ابیاتی چند در این زمینه سروده است:

با طبع ملولت چه کند دل که نسازد

شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی

گلستان، ص ۱۳۳

تو کوه جودی و من در میان ورطه‌ی فقر

مگر به شرطه اقبال اوقتم به کران

بوستان، ص ۴۶۴

دوباره به قرآن بازمی‌گردیم. وجوه شبه بیت مورد شرح با این آیات به تدریج پُررنگ‌تر می‌شود:

۱- آیا نمی‌بینی که چه‌گونه کشتی به دریا به لطف و احسان خدا سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرت خویش را بنمایاند...

سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۱

۲- و هرگاه که موجی مانند کوه‌ها آن‌ها را فروگیرد، در آن حال خدا را با عقیده‌ی پاک و اخلاص کامل می‌خوانند و چون باز به ساحل نجات‌شان رسانید، بعضی بر قصد باقی مانند و آیات ما را انکار نمی‌کنند، جز آن کسی که غدار و کافر ناسپاس است.

سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۳

مولانا در قصه‌ی دلنشین «دقوقی» ابیات مشابهی در همین زمینه دارد:

تندبادی هم‌چو عزرائیل خاست

موج‌ها آشوفت اندر چپ و راست

اهل کشتی از مهابت کاسته

نعره و واویل‌ها برخاسته

با خدا با صد تضرع آن زمان

عهدها و نذرها کرده به جان

دفتر سوم مثنوی

حافظ نیز در مقام یکی از این کشتی‌نشینان، دست دعا به‌سوی

آسمان بلند کرده که به ساحل نجات و سلامت رسیده و به دیدار آشنا نائل شود.

نگارنده برخلاف بعضی تفسیرهای رایج، بر این باور هستیم که منظور حافظ از «دیدار آشنا» ملاقات اهل بیت و اقوام و آشنایان نبوده است، بلکه مراد اصلی او جمال جمیل مبعود است و بس.

دولتی که همهی عارفان راستین و سالکان راه حق هم‌چون مولانا و حافظ از عطش آن سوخته‌اند، اما دعای عوام کالانعام در این زمینه از بیخ و بن متفاوت است و چیزی جز تعلقات مادی و دنیوی نیست. «این مردم نادان مشرک چون به کشتی (نشینند) و به خطر افتند، در آن حال تنها خدا را به اخلاص کامل می‌خوانند و چون از خطر دریا به ساحل نجات رسیدند، باز به خدای یکتا مشرک می‌شوند...»

سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۶

یک نگاه اجمالی به ابیاتی که تا به حال ذکر کرده‌ایم، نشان

می‌دهد که حرفی و صحبتی از «کشتی شکسته» در میان نیست، بلکه همهی خطاب آیات به مسافران و «کشتی‌نشستگان» است و

اگر باز هم بیش‌تر دقت کنیم، درمی‌یابیم که اصولاً کشتی و دریایی در کار نیست، بلکه این عناصر همه به‌طور مجازی و استعاری استعمال شده‌اند و این در حالی‌ست که اکثر نسخ زوایت «کشتی شکستگانیم» را در تصحیح برگزیده‌اند.

در آیات زیر جنبه‌ی مجازی و استعاری کشتی و دریا به‌وضوح نمایان است:

«... و برهان دیگر آن‌که ما نژاد بشر را در کشتی پُربار سوار گردانیدیم و نیز بر آن‌ها همانند کشتی چیزی که بر آن سوار شوند خلق کردیم و اگر بخواهیم به تدموجی چنان همه را به دریا غرق کنیم که ابتدا نه فریادرسی و نه راه نجاتی یابند.»

سوره‌ی یونس، آیه‌های ۴۱، ۴۲، ۴۳

در حقیقت مراد و خطاب قرآن همه‌جا به نوع بشر است که چند صبحی را مانند کشتی از بندر مبدأ (دنایای فانی و گذرا) به‌سوی مقصد ابدی (آخرت) رهسپار است و نیاز به باد شرطه دارد، که: «بی‌شرطه خاک بر سر ملاح و بادبان.»

آدمی چون کشتی است و بادبان

تا کی آرد باد را آن باداران

دفتر سوم مثنوی

یا:

کشتی نفس آدمی لنگریست و وصل جو

زین دریا بنگذرد بی ز کشاکش و خله

دیوان شمس

ما چو کشتی‌ها به هم برمی‌زنیم

تیره‌چشمیم و در آب روشنیم

ای تو در کشتی تن رفته به خواب

آب را دیدی، نگر در آب، آب

مولوی

باد «شرطه» که در مصرع اول بیت مورد بحث آمده، لفظی هندی و در اصطلاح ملاحان و دریانوردان قدیم: باد موافقی بوده است که هم‌سو و هم‌جهت با کشتی و نه برخلاف آن بوزد و کشتی را به طرف بندر مقصد براند:

بخت بلند باید و بس کف زورمند

بی‌شرطه خاک بر سر ملاح و بادبان

بوستان سعدی، ص ۲۵۸

اما در تصوف و عرفان، این باد، نور هدایت ایزدی و دستگیری و رحمت حق نسبت به بندگان خاص خویش است که آنان را از هرگونه انحراف و سقوط در گرداب گناه و خواهش‌های نفسانی حفظ می‌کند:

هم مگر یار شود بدرقه‌ی لطف خدای

ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

یا:

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح

ورنه توفان حوادث ببرد بنیادت

آری این باد، نسیم فرح‌بخش و دلنوازی‌ست که از سوی جانان می‌وزد و شمیم خوش و جان‌بخش آن، دلدار یگانه را به همراه دارد.

چنین بادیست که گذشته از ملاحان و فلاحان، همه‌ی اهل معرفت طالب آن‌اند:

کل باد از برج باد آسمان  
کی جَهد بی مَرّوحه (= بادبزین) آن بادران؟  
بر سر خرمن به وقت انتقاد  
نی که فلّاحان ز حق جویند باد؟  
چون بماند دیر آن باد وزان  
جمله را بینی به حق لابه‌کنان  
اهل کشتی هم‌چنین جویای باد  
جمله خواهانش از آن رب‌العباد  
نقتر چهارم منتهی  
این که حافظ باد شُرطه را طلب کرده، به‌خاطر آن است که  
حضرت حق «باد استغنا» و توفان قهر و خشم نیز دارد:



به هوش باش که هنگام باد استغنا

هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند  
دیوان حافظ

و:

آنک از بادی رود از جا، خسیست

زانک باد ناموافق خود بسیست

نقتر اول منتهی

اما اصطلاح و ترکیب «کشتی شکسته» یعنی آن که بر اثر توفان کشتی او خرد و شکسته شده باشد.

این اصطلاح، یعنی تاجر ورشکسته، کاربردی کاملاً مالی و مادی دارد که با فضای عرفانی و روحانی غزل چندان سازگار نیست. اکثر مصححین از جمله قزوینی، بهروز، انجوی، خانلری و... روایت «کشتی شکستگانیم» را برای چاپ خود انتخاب کرده‌اند. نگارنده روایت «کشتی نشستگانیم» را بیش‌تر در نسخه‌های چاپ سنگی

(سنه ۱۲۸۶ ه. ق) مشاهده کرده است. گویا نسخه‌های خطی و مأخذ هندیان به نسخه‌ی اصلی مادر نزدیک‌تر بوده‌اند.

بهاء‌الدین خرمشاهی در ابتدا از روایت «شکستگانیم» جانب‌داری می‌کردند (ذهن و زبان حافظ، ص ۱۳۲)، ولی بعدها ظاهراً تغییر عقیده داده و روایت دوم را بر آن ترجیح داده‌اند (حافظنامه، ص ۱۳۷). بسیاری از طرفداران وجه اول این‌طور استدلال کرده‌اند که: گویا کشتی حامل شاعر و همسفران در اثر توفان سهمگینی در هم شکسته و مسافران همگی بر تخته‌پاره‌ی سوار شده و آرزوی باد موافق را دارند که تخته‌پاره‌ی مرکب آنان را به ساحل مبدأ برساند.

اولین ایرادی که به این استدلال وارد است، آن است که تعبیر مصححین محترم از عناصر و الفاظ بیت دقیقاً مادی و مکانیکی است. آنان در مرحله‌ی لفظ متوقف مانده، جنبه‌ی استعاری و پیام عرفانی بیت و غزل را درنیافته‌اند. از طرفی هیچ اشاره و قرینه‌ی مبنی بر وجود تخته‌پاره و حتا وقوع توفان در بیت به چشم نمی‌خورد و معلوم نیست آنان این فاکتورهای ذهنی و توهّم‌آمیز را از کجا وارد این معادله کرده‌اند تا گزینه‌ی خود را توجیه نمایند. وانگهی تخته‌پاره فاقد دکل و شراع و بادبان است. به فرض این که باد موافقی هم می‌وزید، بدون وجود ابزار و ادوات مکانیکی (باد جمع کن) چه‌گونه می‌توانست از انرژی دینامیکی باد برای رانش و حرکت به مقصدی طولانی تا ساحل بعدی استفاده کند؟ ضمناً این چه‌گونه توفانی بوده که کشتی را در هم شکسته ولی حریف تخته‌پاره‌ی نشده است؟

اشکال بزرگ دیگر این است که مصححین گرامی رمز و راز دعای حافظ را درنیافته و می‌خواهند او و همراهان را وسط دریا و در نیمه‌ی راه سفر به اگره از کشتی پیاده کرده و بر تخته‌پاره‌ی سوار نمایند و همانند مهاجران قاچاق و غیرقانونی دوباره به ساحل مبدأ بازگردانند. در این میان مقصد و مقصود خواجه شیراز را با تفسیر و تأویل‌هایی از این دست کاملاً حذف و ساقط کرده‌اند، غافل از آن که حافظ تا به مقصود نرسد، از کشتی پیاده نمی‌شود و خطر را هم به جان خریده است:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان، یا جان ز تن درآید

روایت کرده‌اند که گویا حافظ به دعوت شاه هند و به عزم سفر به آن دیار، در بندر بوشهر سوار بر کشتی شد. ولی کشتی حامل خواجه در وسط خلیج فارس گرفتار توفان گردید و فوراً به بوشهر مراجعت کرد. مرحوم دکتر خانلری در بخش معانی بعضی از لغات و تعبیرات (ص ۱۱۹۵) به این موضوع اشاره دارد: «... و معروف است که شاعر به عزم هند تا لب دریا رفته و آن‌جا از توفان و تلاطم امواج ترسیده و بازگشته است...».

این را هم بگوییم که در بعضی کشورهای حاشیه‌ی دریا، همیشه مردم فقیری وجود دارند که در کنار ساحل درون قایق‌ها و کشتی‌های کوچک ماهیگیری خود زندگی و در حقیقت «بیتوته» می‌کنند. کشتی آنان جز به وقت ماهیگیری همیشه در ساحل لنگر انداخته است. به این مردم، اصطلاحاً «کشتی‌نشینان» می‌گویند. در دفاع از روایت در اقلیت «کشتی‌نشستگانیم»، توضیحات بیش‌تر و دیگری را لازم می‌دانیم: بسیار اتفاق می‌افتد که برای مدت‌ها هوا و دریا هر دو ساکن و بی‌حرکت می‌شوند. کم‌ترین بادی نمی‌وزد. در

# طنز ورنی

س. ه. خ.

قدسیان مانده پریشان و خموش  
بر نیاید دگر از عرش خروش  
هیچ بی‌گریه، دمی سر نکنند  
شعر حافظ دگر از بر نکنند

نه ز می‌خانه و می، نام و نشان  
نه کسی در طلب پیر مغان  
گشته پنهان به پس پرده‌ی تار  
خنده‌ی جام می و زلف نگار  
نیست دیگر ز ملائک خبری  
که بکوبند ز می‌خانه، ذری  
گفتم: آن دلیر پُرشور کجاست؟  
تُرک شیرازی مشهور کجاست؟  
گفت: او هم ز وطن کنده شده  
در سمرقند پناهنده شده  
خال هندویی خود کرده عمل  
شده هم‌رنگ مقیمان محل  
گفتم: امید مسیحا نفسی؟  
گفت: او مُرد و نفهمید کسی!  
گفتم: آن خلوتی نافه‌گشا؟  
گفت: از ترس شلوغی زده جا!  
گفتم: آن خسرو شیرین‌دهنان؟  
گفت: شد رهبر خونین‌کفتان  
گفتمش: چه‌چهمی مرغ سحر؟  
گفت: عصرائه بریدنش سر  
گفتمش: یوسف کنعان آمد؟  
گفت: از چاه به زندان آمد  
گفتمش: راست بگو حق با کیست؟  
جنگ هفتادودو ملت سر چیست؟  
گفت: دعوا سر جنگ‌افزار است  
بهترین سود در این بازار است  
گفتمش: هیچ در این عهد و زمان  
«بوی بهبود از اوضاع جهان؟»  
گفت: از بهر تو فریادرسی  
نیست غیر از خود تو، هیچ کسی

سحرم دولت بیدار به بالین آمد  
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد  
قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام  
تا ببینی که نگارت به چه آیین آمد  
(حافظ)

## دولت خواب‌آلوده

سحرم دولت خواب‌آلوده  
آمد و گفت: بخواب آسوده  
که نه آن خسرو شیرین آمد  
نه نگارت به هر آیین آمد  
پس مبادا قدحی در بکشی  
به تماشا همه‌جا سر بکشی  
گفتم: آن دولت بیدار چه شد؟  
مژده‌ی آمدن یار چه شد؟  
گفت: آن دولت بیدار افتاد  
کودتایی شد و از کار افتاد  
تیغ بیدادگران کاری شد  
یار هم صیغه‌ی اجباری شد  
رفت از طرف چمن، باد صبا  
وز خرابیات مغان، نور خدا  
دوره‌ی سرو و گل و لاله گذشت  
آتش و دود شده دامن دشت  
باغبان رفته و گل پژمرده  
گری آهوی ختن را خورده  
اجنبی ریشه‌ی گل را چیده  
مزرع سبز فلک خشکیده  
گفتم: از داس مه نو چه خبر؟  
گفت: نه داس، نه چکش، نه تیر  
آرزوها، همه بر باد شده  
دست یغماگری آزاد شده  
در ره کعبه بیابان هم نیست  
پای را خار مغیلان هم نیست  
نیست در دیر مغان، شیدایی  
دفتری در گروهی صهبایی  
یار خوی کرده و خندان لب نیست  
اهل آن صحبت و آن مطلب نیست

چنین وضعیتی کشتی‌های یادبانی قدیم ساعت‌ها و حتا روزها از حرکت بازمی‌ماندند و اسیر دریا می‌شدند. باد برای آن‌ها به منزله‌ی سوخت کشتی بود. آن‌گاه ملاحان و سرنشینان کشتی همانند فلاحان در موسم درو از خداوند طلب باد موافق می‌کردند تا کشتی آنان را به راه اندازد. در بیت موصوف، حافظ برای بیان و تشریح رمز سفر روحانی خود از این سمبولیسم استفاده کرده است.

در این‌جا به جهت این‌که همیشه به بحث کشتی‌شکسته و کشتی‌نشسته خاتمه دهیم، به نص صریح و روشن آیاتی دیگر از قرآن کریم به‌عنوان یک سند قاطع دعوی اشاره و استناد می‌کنیم و تردید نداریم که حافظ هنگام سرودن بیت مورد بحث به این آیات نظر داشته است:

«یکی از آیات و قدرت الهی، سیر و گردش کشتی‌هاست که در آب دریا مانند قصرها به حرکت می‌آورد و اگر خدا بخواهد باد را سکوت و آرامش دهد تا کشتی بر پشت آب از جنبش بایستد و در این کار برای مردم باصبر شکرگزار، ادله‌ی قدرت خدا نمودار است.»

سوره‌ی شوری، آیه‌های ۳۲ و ۳۳

در خاتمه، تنها نقطه‌ی ابهامی که از این بیت پُر راز و رمز باقی می‌ماند، عبارت و اصطلاح «دین دیدار» آشناست. دیدار در لغت به‌معنای «دین، ملاقات، بینایی، چشم، چهره و صورت» آمده است. (فرهنگ معین) در گویش امروزین بیش‌تر معنای اول و دوم آن معروف و شناخته شده است، لذا «دین دیدار» کمی نامأنوس جلوه می‌کند. اما در گویش دیروزین، «دیدار» به‌معنی صورت و چهره بوده است:

یارب تو آشنا را مهلت ده و سلامت

چندان که بازبیند دیدار آشنا را

بدایع سعدی، ص ۶۸۸

از دور به دیدار تو اندر نگرستم

منجروح شد آن چهره‌ی پُرحسن و ملاحظت

ابوشکور بلخی

بیاپید هر بامداد در انجمن

زمانی ببینید دیدار من

شاهنامه‌ی فردوسی

المنته لله که نمردیم و بدیدیم

دیدار عزیزان و به خدمت برسیدیم

سعدی

بنابر این ظن غلط به شعر حافظ نبریم که خود گفته است:

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ

که هیچش لطف در گوهر نباشد

## مآخذ

- ۱- مولوی، مثنوی معنوی، نشر طلوع، چاپ ششم.
- ۲- مولوی، دیوان شمس تبریزی، نشر طلوع، چاپ نهم.
- ۳- دیوان حافظ، چاپ غنی - قزوینی.
- ۴- خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، چاپ اول.
- ۵- کلیات سعدی، تصحیح فروغی، نشر علمی، چاپ دوم.
- ۶- دیوان سنائی.
- ۷- دیوان ابوشکور بلخی.
- ۸- فرهنگ معین.